

## «حیدر کلوچ هروی (م ۹۵۹ ق)؛ زندگی و شعراو»<sup>۱</sup>

عَلَى حیدری یساولی

### مقدمه

حیدر کلوچ، از غزلیردازان اواخر عهد تیموری است که در رکن پنجم خلاصه الأشعار میر تقی الدین کاشی، به عنوان یکی از صد و اندی «شعراى صاحب دیوان در زمان سلطان حسین بایقرا» شناسانده شده است؛ از بخت ناموافق، تنها، بیست و شش شرح حال (به همراه نمونه اشعار)، در این بخش بسیار مهم به نگارش درآمده و مابقی که حیدر نیز در میان آنها جای گرفته، نانوشته مانده است.<sup>۲</sup> فراز و فرود زندگی این شاعر هروی که در بازار هرات کلوچه می پخته، در مجالس امیر علیشیر حضور می یافته، ایامی به تجارت پرداخته، درسند، حکمران ارغونی را مدح گفته و در زمان شاه طهماسب صفوی آوازه داشته، طبیعت غزل وی را از یکدستی، سادگی و طرز بی آرایش و آرایش شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم قمری دور نکرده است. نوشتار پیش رو، طی بازبینی زندگی و شعر حیدر کلوچ هروی، در صدد پاسخ و رفع پاره‌ای از پرسشها و لغزشهای پژوهشگران درباره این شاعر متوفای ۹۵۹ ق می باشد و شماری از غزلیات و رباعیات وی را بر اساس دست نویسی قابل اعتماد عرضه می نماید.

بص

۱. نویسنده مقاله، دیوان وی را تصحیح و آماده چاپ کرده است.

۲. نک: میرتذکره، ص ۱۰۸.

این چند سطر نوشته شادروان سعید نفیسی، که: «حیدر کلیچه پز هروی... در اوایل، در هرات، کلیچه پزی می کرده و پس از آن به شاعری پرداخته ولی عامی بوده و بیشتر معنی سخنان خود را نمی فهمیده است و در ضمن درویش مسلک بوده و گاهی برای تجارت به هندوستان می رفته است و قصیده و غزل می سروده، اما در غزل بیشتر دست داشته و دیوانش نزدیک ده هزار بیت می شده است»،<sup>۱</sup> با اندک تفاوت در عبارات، همان گفته سام میرزا صفوی<sup>۲</sup> است.

نخستین کسی که از این شاعر نیمه دوم قرن نهم و نیمه نخست قرن دهم ذکری به میان آورده، همشهری همروزگارش امیرعلیشیرنویی است، وی در فراز نخست یادکردش می آورد: «مولانا حیدر کلوجه ای: مردی عامی است، و قبل از این در بازار ملک<sup>۳</sup>، به کلوجه پزی مشغول بود، اما حالا از شعرای مقرر شهر هرات است؛ ابیات نیک دارد». <sup>۴</sup> با توجه به تاریخ تالیف *مجالس النفائس* - یعنی ۸۹۶ ق - و اینکه در آن سال، حیدر در تذکره امیرعلیشیر، «از شعرای مقرر شهر هرات» معرفی شده، باید گفت که وی از سرایندهان مورد توجه عهد تیموری بوده است و نظر تقی الدین بلیانی و واله داغستانی که حیدر «در زمان... شاه اسماعیل ماضی صفوی به ظهور آمده و در عهد شاه طهماسب... مشهور گردیده»،<sup>۵</sup> چندان پذیرفتنی نیست. البته از ادامه سخن واله در *ریاض الشعراء*، روشن می شود، وی از گذشته و سابقه حیدر در عهد تیموریان آگاهی نداشته است؛ «از این شعر، معلوم می شود که اصلش از خراسان است؛ از اوست:

حیدر از خاک خراسان کرد آهنگ عراق بلکه<sup>۶</sup> مایل جانبِ خوبان تبریز آمده<sup>۷</sup>». <sup>۸</sup>

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. تحفه سامی، ص ۲۳۲.

۳. مجالس النفائس، ص ۱۵۲.

۴. ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۵۶۳؛ عرفات، ج ۲، ص ۱۱۸۱: «در زمان شاه اسماعیل به عرصه آمده و در اوایل شاه طهماسب مشهور گردیده».

۵. همان بازاری که در آنجا، معاصر حیدر، «قبولی» غزل می فروخته است. نک: مجالس النفائس، ص ۲۱۶.

۶. در اصل: «کرده». نسخه بدل، ترجیح دارد.

۷. ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۵۶۳.

۸. مقطع غزل پنج بیتی حیدر، که اینگونه آغاز می شود:

ای به ناز و عشوه چشمت فتنه انگیز آمده / وی به شکر خنده شیرین شکر ریز آمده



گفتنی است، هجده سال پایانی زندگانی حیدر مصادف با دوران حکومت شاه طهماسب بوده<sup>۱</sup> و مسلماً این شاعر کهنسال بازمانده از عهد گذشته، بیش از پیش به آوازه اش افزوده شده است، نه اینکه به قول واله، در سالهای پایانی عمرش شهرتی کسب کرده باشد.

### عامی بودن حیدر:

اما اینکه حیدر کلوج، امی و عامی بوده، در فراز دوم یادکرد امیر علیشیر، چنین آمده است: «بعضی یاران، ظرافت می کنند که نیک و بد اشعار خود را امتیاز نمی تواند کرد، چنانکه هرگاه این مطلع او را که:

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم که می گویم سخن اما نمی دانم چه می گویم خوانده، تعرض می کنند، متألّم می شود، و اگر تحسین می کنند خوشحال می گردد». سام میرزا هم پیش از ذکر این بیت، می آورد: «این مطلع را گویا که وصف حال خود گفته و خوب واقع شده». صاحب عرفات نیز همین بیت را ثبت کرده و مدعی شده است شاعر، «فی البدیّه در جواب» استفسار جمعی از شاعران که گویا میر صنعی نیز در میانشان بوده<sup>۲</sup> و پرسیده اند نخوانده ای و بی سواد، چون شعر می گویی که غلط نمی کنی؟» این بیت را و شاید هم غزل کامل پنج بیتی را بر زبان جاری ساخته است. حیدر، در این غزل، به آینه دل بی غلّ و غش خود که غبار هستی را از رخسار آن شسته و در آن صافی و رخشانی، به دیدار مقام حیرانی نشسته، اشارت می نماید (بیتهای چهارم و پنجم):

به جانم می دهم هر دم صفا آئینه دل را      غبار هستی خود را از آن آئینه می شویم  
در آن آئینه رو آنچنان حیران شوم حیدر      که هر دم رو دهد حیرانی از حیرت اویم

روایت دیگری نیز در تذکره مذکور احباب، علّت سرایش این بیت (یا غزل) را، عجز حیدر «در ادای معنی» آن گفته و همان نقل امیر علیشیر را تأیید می نماید؛ «گویند غزل به مجلس عالی امیر علیشیر برده، در ادای معنی آن عاجز مانده، بعد از آن این مطلع را به عذرخواهی آن گفته

۱. شاه طهماسب صفوی در سال ۹۳۰ ق بر تخت صفویان تکیه زده است.

۲. مجمع الخواص، ص ۱۶۸: «... از استاد ما میر صنعی - علیه الرحمه - شنیدم که می گفت: روزی با شعرا گردش می کردیم، به مولانا حیدر برخورداریم و معنی یکی از ابیاتش را پرسیدیم. مولانا در تقریر معنی عاجز مانده، بالبدیّه این مطلع را گفت: چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم...»؛ و نک: عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۱۱۸۱.

[بیت] و به صیقل سخن زنگ ملالت از آیینۀ دل اهل مجلس ربوده.<sup>۱</sup>

پس اگر این دو نقلِ مذکرِ احباب و مجالس النفائس در کنار هم قرار گیرد، می‌توان گفت، حیدر کلوچ در مجالس امیرعلیشیر حضور می‌یافته و در یکی از آن مجالس و محافل شعر و ادب، غزلی را خوانده است و آنگاه به رسم اینگونه محافل ادبی، درباره‌ی معنی و مضمون سراینده بحث به میان آمده و از خود سراینده پرسش شده است، و گویا حیدر در دادن پاسخی درخور و منطقی در مانده، و در رفع و توجیه این درماندگی، به آن مطلع و یا غزل کاملش متوسل شده و آن را برای امیرعلیشیر و حاضران مجلس خوانده است؛ سپس در همان مجلس و مجالس دیگر، از ظرفای اهل شعر و ادب، به تحسین شاعر برخاسته‌اند که شاعر ساده دل را خشنود ساخته، و شماری دیگر نیز با طعن و تسخروی راملول کرده‌اند. و این ناشی از ناتوانی شاعر از ارائه توضیح در چارچوب علوم ادبی و بلاغی بوده است، چرا که وی از این علوم، «هیچ نخوانده بود و عامی صرف بود».

اعتراف خود شاعر، مضبوط در تذکره‌ای مورخ ۹۹۰ ق، حدود سی سال پس از درگذشت وی، نیز به تردید شماری از پژوهشگران که آیا حیدر با وجود چنین اشعار «نیکو»،<sup>۲</sup> «به غایت خوش و دلکش»<sup>۳</sup> و «ملایم و سراسر است»<sup>۴</sup> عامی بوده،<sup>۵</sup> یانه، پایان می‌دهد: «گر نخواندم فاعلاتن فاعلات شعر می‌گویم به از آب حیات».<sup>۶</sup>

بنابراین دور از ذهن نیست که شخصی حتی از خط و سواد حظی نبرده باشد ولی بنابر «ادراک ذاتی خدایی»<sup>۷</sup> یا «طبع موزون» و «خوش ذهنی»<sup>۱</sup>، اشعاری نغز و روان و دلچسب

۱. مذکر احباب، ص ۱۲۱.

۲. مجالس النفائس، ص ۱۵۲.

۳. مذکر احباب، ص ۱۲۱.

۴. تذکره التواریخ، ص ۳۸۷.

۵. نک: پانزده منظومه ادبی-عرفانی (گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی)، ص ۱۲۶: «خواننده ارجمند، بانظری به گزیده غزلهای او که در دفتر حاضر آمده است، ملاحظه خواهد کرد که شاعری با چنین لطف بیان، عقلاً بسیار بعید و عجیب می‌نماید که بی سواد بوده و معنی اشعار خود را نفهمد»؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج ۳، ص ۱۴۹: «دانسته نیست که چنین نسبتهایی تا چه اندازه واقعی باشد، زیرا اشعار برجای مانده از حیدر، با وجود سادگی و دوری از تکلفات ادبی، اثر طبع عامی و امی به نظر نمی‌رسد».

۶. تذکره التواریخ، ص ۳۸۷.

۷. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۱۸۸۱.



بگویند.<sup>۲</sup> از این دست شاعران خوش طبع عامی در لابلای کتب تذکره فراوان به چشم می خورد؛ برای نمونه، *مجالس النفائس* (ترجمه فخری هروی) درباره مولانا قنبری و مولانا نازینی، به ترتیب، چنین آورده: «جوهر نظمش مقبول و او در نظم چالاک، و عامی بود»؛<sup>۳</sup> «طبع دلپذیر داشت، اگرچه عامی بود»<sup>۴</sup> و ابیات و اشعار این دورا «خالی از چاشنی» ندانسته است. همچنین (در ترجمه حکیم شاه قزوینی از این تذکره) درباره مولانا وداعی بلخی می نویسد: «و اگرچه عامی است لیکن طبعی لطیف دارد و شخصی ظریف است».<sup>۵</sup> در اینجا ممکن است این مسأله به میان آید که «عامی» به معنای بی سواد یا اتمی نیست و همانا منظور کسی است که به توده مردمان کوچه و بازار تعلق دارد و از طبقه اشراف، امرا و نجیب زادگان در شمار نیست.<sup>۶</sup> ولی با دقت در شرح و توصیف حالات شاعران، در همین تذکره *مجالس النفائس*، می توان دریافت که واژه «عامی» به همان معنای بی سواد و بی بهره از دانشهای ادبی و غیر ادبی آن روزگار استفاده شده،<sup>۷</sup> چرا که درباره اشخاصی از طبقه خواص نیز به کار رفته

۱. بهارستان سخن، ص ۳۷۱ و تذکره التواریخ، ص ۳۸۷.

۲. به گفته نظامی گنجوی:

نسبت فرزندی ابیات چست      بر پدر طبع بدارد درست  
و ایرج میرزا:

شاعری طبع روان می خواهد      نی معانی و بیان می خواهد

۳. *مجالس النفائس*، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۰.

۵. همان، ص ۲۴۱.

۶. پانزده منظومه ادبی - عرفانی (گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی)، ص ۱۲۷: «وزیر، در آغاز گفته [منظور گفته امیر علیشیر نوایی در *مجالس النفائس* است] مردی عامی است. و از کلمه عامی می خواهد معنی بی سواد و بی شعوری را به خواننده القا کند، اما خواننده، مفهوم دیگر عامی را البته پیش نظر دارد که بزعم وزیر، از طبقه عوام است نه خواص؛ زیرا شاعر از دربار شاه و وزیر، خود را کنار می کشیده و با عامه مردم حشرونشر داشته است».

۷. نویسنده تذکره مرآت الحیال، ص ۹۴، در زمانه خود این ناهرمندی شاعران از دانشهای لازم را توصیف کرده است:

«شعراي زمان حال مطلقاً از قواعد دانشهای ادبی بی خیرند و کسی در پی فراگیری عروض و قافیه و بدیع نیست. هر کس دو مصراع به هم می بافتد و بیتی به تقلید استادان، موزون می کند، شاعرش می خوانند؛ اما شاعران گذشته پیش از آگاهی از این فنون و مهارت در آنها، لب به سخن نمی گشودند».

است. برای نمونه، دربارهٔ عبدالقهار پسر محمد بیک می‌آورد: «پدرش وزیر بود و بسی شیردل و بهادر، و پسرش اگرچه عامی بود ولیکن طبع او در معما ملایم و نیکو بود»<sup>۱</sup>.  
 ناگفته نماند، نویسندهٔ *مجالس النفائس* و مترجمین آن، در ذکر شاعرانی از طبقهٔ مردمان عادی (نه صرفاً بی‌سواد) - و عوام به معنای کوچه و بازاری -، صراحتاً به شغل و پیشهٔ آنها توجه می‌دهند و آنها را از گروه‌های دیگر شاعران - از خواص و رجال علمی و حکومتی، طالب علمان، هنرمندان، و نیز عوام به معنای امی و بی‌بهره از سواد و دانش - تفکیک می‌نمایند؛ خاوری سمرقندی: درزی گر، قرشی سمرقندی: صحاف، سعدی مشهدی: کاسه‌گر، ناصرالدین: سپاهی و... و اینکه امیرعلیشیر دربارهٔ حیدر گفته: «معنی اشعار خود را نمی‌فهمیده است»، نباید به حساب حبّ و بغض شخصی گذاشته شود<sup>۲</sup> چرا که اینگونه توصیفی را دربارهٔ دیگر سراینده‌ها نیز به کار برده؛ مانند مولانا صبری، که در عین حال، شعروی را هم ستوده است؛ «خوارزمی است، لیکن شخصی ابدال و پریشان حال، و دائم مفلس و قلاش و مختلط با مردم اوباش، و از دیوانگی با مردم به سرغی برد و طبع و نظم قوی داشت و غزل خوب می‌گفت و لیکن معنی شعر خود را نمی‌دانست»<sup>۳</sup>.

دیگر تذکره‌های شعر فارسی نیز چون *تحفهٔ سامی*، به همین معنای واژهٔ «عامی» در *مجالس النفائس*، تأکید کرده‌اند؛ سام میرزا به مناسبت ذکر شاعری با تخلص «عامی» که ریشه در نداشتن سواد خواندن (و لاجرم نوشتن) نامبرده داشته، می‌نویسد: «گاهی در اول، عامی تخلص می‌کرد، آخر به عشقی قرار داد؛ در چهل سالگی عشق خواندگی پیدا کرد و آن قدر جهد کرد که مسودهٔ شعر می‌توانست خواندن، اما گاهی شعرهای خوب از او سر می‌زد»<sup>۴</sup>. و همچنین در اینکه واژهٔ عامی در این تذکره، معرف طبقهٔ اجتماعی نیست و تنها به امی بودن و نداشتن توانایی‌های لازم علمی در آن روزگار اطلاق می‌شده، همین بس که در شناساندن شمار قابل توجهی از شاعران، در کنار ذکر اصل و نسب، پیشهٔ بازاری آنها نیز ذکر می‌شود و آنگاه اگر ویژگی دیگری در آن شخص بوده باشد، در آن معرف نامی به میان می‌آید؛ به دیگر سخن،

۱. مجالس النفائس، ص ۲۸۵.

۲. پانزده گفتار ادبی - عرفانی (گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی)، ص ۱۲۷: «وزیر که هدفش از این ترجمه، ضایع کردن شاعر بوده است، البته راضی نیست به نفع شاعر شهادتی بدهد...».

۳. مجالس النفائس، ص ۲۸۹.

۴. تحفهٔ سامی، ص ۳۲۳.

وصف «عامی»، تکرار و یا تأکید پیشه یا جایگاه اجتماعی منعکس در ذکر بعضی شاعران نیست، بلکه خود به جنبه دیگری از زندگی و شخصیت سراینده مورد نظر انگشت می‌نهد. برای نمونه، در معرفی خاوری و یاری تبریزی می‌نویسد: «خاوری، خیاط سلطانیه است؛ مرد فقیر و عامی بود، اما خوش صحبت و محمل‌خوان، و اشعار از مردمان به خاطر داشت و گاهی شعر نیز می‌گفت»؛<sup>۱</sup> «مرد عامی است و اوقات به خرده‌فروشی می‌گذرانند».<sup>۲</sup> حال اگر پیرسیم چرا شمار فراوانی از شاعران آن عصر، عامی بوده‌اند، پاسخ واله داغستانی در تذکره‌اش قابل توجه و تأمل است؛ وی به مناسبت ذکر ابوالقاسم سلطان حسین بایقرا می‌نویسد: «در رعایت شعرا و فضلا سعی بلیغ فرموده، در تربیت شعرا آنقدر مبالغه کرده که فن شاعری که فضیلت علوم را لازم داشت از علم جدا شده و هربی مایه به محض طبیعت موزون، اراده شاعری کرده، رفته‌رفته، فن شاعری که الطیف فنون بوده، از درجه اعتبار افتاده، به مضحکه انجامید و الی یومنا هذا<sup>۳</sup> در تنزل است و در این زمان خود کار به جایی رسیده که موزونیت را هم در شعر دخیل نمی‌دانند، بلکه التزام معنی را نیز بی معنی می‌شمارند؛ به هر حال زمان سلطان حسین میرزای مرحوم را الحق اگر بهار از منه گویند رواست، چه در زمانش آرامش در مملکت وی بوده و به یمن توجه وی، سپاه و رعیت، آسوده و ارباب کمال معزز و بازار هنر گرم بود».<sup>۴</sup>

پس حیدر به گواهی منابع سابق الذکر و نیز اشعار به دست رسیده‌اش، نه تنها از دانشهای گوناگون زمانه‌اش بیگانه بود، بلکه به تصریح تذکره آفتاب عالمتاب، حتی «از نوشت و خواند بهره‌ای نداشت تا حدی که هر چه گفتمی، دیگران نویسانیدی».<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. سال ۱۱۶۱ ق، تاریخ اتمام تذکره ریاض الشعرا واله داغستانی (م ۱۱۷۰ ق) می‌باشد.

۴. ریاض الشعراء، ج ۱، ص ۵۶۰.

۵. آفتاب عالمتاب، ج ۱، ص ۵۱۲. ای کاش، این تذکره ارزشمند، اینگونه به چاپ نمی‌رسید و به همان صورت دستنویس باقی می‌ماند. این چاپ، نه تنها شایسته عنوان «تصحیح» نیست بلکه از هرگونه تحقیق لازم نیز تهی است. مع الأسف، لغزشها و سهوهای این چاپ، ده بیست مورد که چه عرض کنم، از ده ضرب در بیست (تنها در چند صفحه‌اش) هم بسیار فراتر می‌رود. البته با پژوهش فراوان، فراموش کرده بودم ناظر علمی محترم، در تقریظش بر این چاپ، اظهار نظر امثال بنده را که به نیش عقرب تشبیه فرموده‌اند، پیش بینی کرده‌اند و در مقام پاسخ برآمده‌اند: «و با علم بر اینکه همواره کوتاه‌بینان مغرض، نه منتقدان مشفق، مترصد فرصتی هستند تا زحمات دیگران را زیر سوال ببرند و با یافتن ده بیست مورد سهویات، بابی ادبی تمام، قصد بر تفاضل خویش و

از این رو نیمی از نظر محقق تاجیک، میرزا ملا احمد، که «هرچند مدرسه را به پایان نیاورد و از دانشهای گوناگون بهره‌چندان نبرد اما در سرودن شعر مهارت داشت»<sup>۱</sup>، درست نیست، چرا که حیدر کلوچ، مدرسه را آغاز نکرد که به پایان برساند و از دانشهای آن روزگار، نه اینکه بهره‌چندانی نداشت، بلکه اصلاً بهره‌ای نداشت.

### کلوچه‌پزی یا اهل قریه کلوچ:

درباره اینکه چرا واژه کلوچه یا کلوچه‌ای (در مجالس النفائس)، یا کلیچه‌پز (در تحفه سامی)، یا کلوچ (در عرفات، سلم السماوات، آفتاب عالمتاب، نتایج الافکار و روز روشن) و نیز کلیچ و کلیچه «که این هر دو لفظ به اندک تصرف، در لفظ کلوچ ساخته‌اند»<sup>۲</sup> از پس نام و تخلص حیدر آمده است، بیشتر تذکره‌نویسان، متفق القول، به این راه رفته‌اند که وی «در اوایل به کلیچه‌پزی اوقات می‌گذرانید»<sup>۳</sup> و در بازار ملک هرات، به این کار مشغول بود؛<sup>۴</sup> عرفات نیز با این عبارات، به شغل وی در مرحله نخستین زندگانی اش و پیش از مایل شدنش به شعر گفتن، اشارت کرده: «از آب طبعش، نان فصاحت پخته»<sup>۵</sup>. با این همه در اشعار حیدر، هیچ ذکری، حتی تلویحی، از کلوچه‌پزی یا نانوا بودن وی نشده است. اینجاست که قاضی اختر هوگلی در تذکره اش درباره معنای «کلوچ»، راه حل دیگری را پیش می‌کشد؛ وی با تخطئه نظر پیشینیان می‌آورد: «جمعی از شاعران، او را حیدر کلیچه‌پز نوشته‌اند که در شهر هرات به کلیچه‌پزی صرف اوقات می‌نمود و این غلط فاحش است. کلوچ، نام قریه‌ای است از دهات بلده طارم که بر کنار آب شهرد واقع است، و طارم نام محلی منز و باطراوت است که صد پاره ده توابع دارد. زیتون آنجا خوب می‌شود»<sup>۶</sup> پس بنابر گفته این تذکره‌قرن سیزدهم، اصل وریشه خانوادگی حیدر، کلوچ از توابع طارم بوده و بعدها به هرات رفته و از شاعران مقرر آن شهر شده است؛ و یا بر اساس دریافت و گزارش روز روشن از نوشته آفتاب عالمتاب، «مولدش کلوچ ... و

بی‌مایه نشان دادن دیگران دارند...». باپوزش دوباره، از خدا جوییم توفیق ادب، آن هم ادب تمام.

۱. یاد یار مهربان، ص ۷۹.

۲. روز روشن، ص ۲۲۴.

۳. تحفه سامی، ۲۳۲.

۴. مجالس النفائس، ص ۱۵۲.

۵. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۱۱۸۱.

۶. آفتاب عالمتاب، ج ۱، ص ۵۱۲.



اصلی حیدر از خراسان و توطنش در هرات بود.<sup>۱</sup> ناگفته نماند که حیدر، در مقطع یکی از غزلیاتش، حداقل توطنش در هرات را بازگو کرده است:

چون حیدر از هرات به امید مرهمی باداغ مهر ماه لقای رسیده‌ایم  
در میان نظر امیر علیشیر، که وی کلوچه پزی می‌کرده و نظر قاضی اختر که کلوچ، نام محلی  
بوده و به اصل و ریشه خانوادگی حیدر ناظر است، گواهی سام میرزا در تذکره‌اش، رأی قاضی  
اختر را متزلزل می‌کند؛ چرا که وی با نقل بیتی از هجویه یکی از معاصران حیدر در هرات، نه تنها  
به شغل کلوچه پزی حیدر، اشاره می‌کند بلکه از دوره‌گردی وی در کلوچه فروشی نیز پرده برمی -  
دارد:

«حیدر که به هر کوجه دویدی به کلوچی در خانه خودره ندهد دیگرم<sup>۲</sup> امروز»<sup>۳</sup>  
البته به تصریح تحفه سامی، بعدها حیدر «گاهی به تجارت، به جانب هند می‌رفت و  
اوقات، از آن وجه می‌گذرانید»؛ بنابراین پیشه وی در ابتدای حال، پختن و فروختن کلوچه و به  
اصطلاح شیرینی پزی و قنادی بوده است و سپس از آن شغل روی برتافته و به علت روحیه  
آزادگی و درویش نهادی اش<sup>۴</sup> و اینکه «از کسی طمعی نداشت»<sup>۵</sup> و طبعش موافق مداحی  
صاحبان زرو زور نبوده،<sup>۶</sup> به تجارت روی آورده است.

### ارتباط حیدر با والی سند:

گویا پیشه تجارت، حیدر را به سرزمین سند کشانده است و در یکی از این سفرها، - و به  
قول شادروان گلچین معانی، در آخرین سفر<sup>۷</sup> - با دربار میرزا شاه حسن ارغون<sup>۸</sup> (۸۹۶ -  
۹۶۲ ق)، ارتباط یافته و «به استماع صیت قیاضی و قدرشناسی [وی] به ملازمتش رسیده،

۱. روز روشن، ص ۲۲۴.

۲. تحفه سامی: «حیدرم». نسخه بدل «دیگرم» که در تذکره مزبور تصریح شده، درست‌تر می‌نماید.

۳. همان، ص ۴۰۸.

۴. همان، ص ۲۲۳.

۵. همان.

۶. حیدر.

می‌شد از دست برون نقد دل و دین حیدر ما اگر در پی دینار و درم می‌بودیم

۷. نک: کاروان هند، ج ۱، ص ۳۴۹.

۸. درباره وی نک: تاریخ سند (معصومی)، ص ۱۹۴.

چندی در آنجا به سر برده»<sup>۱</sup> و «از خوان احسانش زلّه‌ها [بسته]»<sup>۲</sup> است. تختگاه این متخلص متخلص به سپاهی، از سال ۹۲۸ ق در تته، مجلس گردهمایی شماری از افضل ممتاز و اهالی شعر و ادب چون میرهاشمی خراسانی صاحب مظهر الآثار، مولانا حسام الدین، مولانا مصلح الدین (محمد) لاری متخلص به کلامی و سلطان محمد فخری هروی، نویسنده صنایع الحسن بوده، و حیدر در این مجالس حاضر می شده و اشعاری در مدح و بزرگداشت این دولتمرد سلسله ارغونیان سند سروده؛ محتمل است، بیت‌های ذیل را در خطاب به وی گفته باشد:

به خاک پای گدایان آستانه تو      که هست قبله ما آستان خانه تو  
شها، ز لطف چنان کن که خانه دها      به ملک دل شود آباد در زمانه تو  
چو حیدرم نبود در حریم وصل تو راه      نهاده ام چو سگان سر بر آستانه تو<sup>۳</sup>

\*\*\*

ما از طریق عشق به جایی رسیده ایم      وز درد عاشقی به دوایی رسیده ایم  
جایی رسیده ایم که از خود گذشته ایم      از خود گذشته ایم و به جایی رسیده ایم  
از تاب آفتاب حوادث به سعی سخت      در سایه خجسته همایی رسیده ایم  
با صد هزار عقده مشکل به راه عشق      بر آستان عقده گشایی رسیده ایم  
چون حیدر از هرات به امید مرهمی      با داغ مهر ماه لقایی رسیده ایم<sup>۴</sup>

\*\*\*

دیدیم ز هر قوم جدا جور و جفایی      دردا که ندیدیم ز کس مهر و وفایی  
هر کس به دعا کام دلی یافت چه باشد      گر حاجت ما نیز برآید به دعایی  
آخر به درت جای گرفتیم چو حیدر      المنة لله که رسیدیم به جایی<sup>۵</sup>  
همچنین غزل هشت بیتی مندرج در گزیده دیوان حیدر که بر اساس نسخه‌ای نونویس و بسیار مغلوپ و بدخط فراهم آمده و مصحح، به نادرست، آن را در مدح سلطان حسین بایقرا،

۱. نتایج الافکار، ص ۲۲۸.

۲. روز روشن، ص ۲۲۴.

۳. نک: پانزده گفتار ادبی - عرفانی (گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی)، ص ۱۳۹.

۴. نک: همان، ص ۱۳۸.

۵. نک: همان، ص ۱۴۱.

تشخیص داده، غزلی ست که به شاه حسن ارغون تقدیم شده و در آن گزیده (غزل ۲۵ - بیت ۷)، به جای شاه حسن، «شاه حسین»<sup>۱</sup> ثبت شده است:<sup>۲</sup>

غریب و بی کس و بی خان و مان و بی یارم شکسته خاطر و بیچاره و دل افگارم  
 اسیر محنت و درد غم و بلای فراق نیازمند دل از دست داده زارم  
 خراب حال و پریشان و بی سرو سامان ملول و خسته دل و ناتوان و بیمارم  
 فقیر و غمزده و ناتوان و سرگردان به درد داغ جدایی عجب گرفتارم  
 اگر چه دورم ازان خاک کوی، و بخت سیاه بر آستانه جانان نمی دهد بارم  
 ولی خوشم که به درگاه آسمان قدری زیاده می شود از روی لطف مقدارم  
 سپهر مکرمت و کان لطف، شاه حسن که از سگان درش چشم لطف می دارم  
 چو حیدر از غیم دوران ملولم ای ساقی ترحمی کن وزان سان ملول مگذارم

در اینکه چرا غزل مزبور در مدح سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ ق) نیست، باید گفت که در هیچ کدام از منابع موجود، اشاره ای یا نمونه ای از مدح و بزرگداشت حیدر درباره آخرین حکمران تیموری به چشم نمی خورد و از طرف دیگر، این غزل به فراق، بی سرو سامانی و سرگردانی شاعر از وطن مألوفش، هرات، و التیام این درد جدایی و سرگردانی، در پناه کسی که به کریم - الطبعی شهره بوده و به «سپهر مکرمت و کان لطف» توصیف شده، می پردازد، و چنانکه آمده شاه حسن در اکرام و انعام اهل فضل و بالخصوص شاعران کوتاهی نمی کرد.

### سرانجام حیدر:

سالیان پایانی حیات حیدر در سند سپری شده است و از آنجا که مردی درویش مسلک و بی قید بوده<sup>۳</sup> و به صحبت سلاطین و امرا وقوف نداشته، «به سبب عدم توافق»<sup>۴</sup> با حکمران ارغونی، درگاه وی را ترک می گوید و در قصبه پاتره، اطراف سیوستان سکنی می گزیند<sup>۵</sup> و در

۱. در تحفه سامی (ص ۳۶) و منتخب التواریخ (ج ۱، ص ۲۹۹) «شاه حسین» ضبط شده است.

۲. نک: پانزده گفتار ادبی - عرفانی، ص ۱۳۷.

۳. مذکر احباب، ص ۱۲۱.

۴. روز روشن، ص ۲۲۴.

۵. نتایج الافکار، ص ۲۲۹.

سال ۹۵۹ ق<sup>۱</sup>، در همانجا به خاک می‌رود.<sup>۲</sup>

### شعر حیدر کلوچ:

حیدر، به گواهی دستنویسهای دیوانش، بسان بیشتر شاعران آن عهد، به غزل مایل بوده ولی بنابر آنچه سام میرزا آورده که «اشعار او به ده هزار بیت می‌رسد، از قصیده و غزل و غیره»<sup>۳</sup>، در قوالب و انواع دیگر شعر نیز طبع آزمایی کرده است؛ دستنویسی از دیوان وی، که در زمان حیاتش (۹۴۶ ق) کتابت شده، چند قصیده و رباعی را در کنار غزلیات ضبط کرده است؛<sup>۴</sup> شش بیت منقول در تذکره نصرآبادی، ذیل لغز شمشیر، از یکی از قصاید منسوب به حیدر که در مدح شاه طهماسب صفوی سروده، انتخاب شده است؛<sup>۵</sup> البته اگر این ابیات از آن یکی از دو همنام ملازم با شاه صفوی (حیدر سبزواری<sup>۶</sup> و حیدر طهماسبی کاشی<sup>۷</sup>) نبوده باشد، باید گفت که حیدر کلوچ، در گفتن قصاید استوار و نغز توفیق داشته است؛<sup>۸</sup> شماری قطعه هم در

۱. همان، به نادرست: ۹۴۸ ق.

۲. تاریخ سند (معصومی)، ص ۲۰۶.

۳. تحفه سامی، ص ۲۳۲؛ برخلاف سام میرزا، محمد گوپاموی (م ۱۲۸۱) در نتایج الافکار (ص ۲۲۹) می‌آورد: «از تصنیفات خود دیوانی مختصر گذاشته».

۴. نک: دستنویس دیوان حیدر، شماره ۱۳۴۰۱ مجلس، کتابت ۹۴۶ ق (بخشی از دیوان - ۱۳ برگ).

۵. تذکره نصرآبادی، ج ۲، ص ۷۱۴: «حیدر کلوچ به اسم شمشیر:

آن چیست گاهنی تن و سیمین برآمده خونریز چون بتان پری پیکر آمده؟

...

بسته برای خدمت شاهان دو جا کمر حلقه به گوش خسرو دین پرور آمده

خاقان عرش مرتبه طهماسب آن که او از هرچه دل خیال کند برتر آمده».

در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی تبریز (ج ۱، پانوشت صفحه ۴۸۴) به مناسبت معرفی دیوان حیدر (ش ۴۸۲) آمده: «نصرآبادی، معمایی درباره شمشیر به او نسبت می‌دهد که در این نسخه نیامده است و ظاهراً

از حیدر معمایی است». البته نسخه مزبور، مختصر دیوان حیدر است و ۱۳ برگ بیشتر ندارد.

۶. درباره وی، نک: آفتاب عالمتاب، ج ۱، ص ۵۱۴.

۷. همان.

۸. حیدر، در دیوانش، ابیاتی در ستایش و بزرگداشت شاه طهماسب صفوی دارد که شماری از آنها چنین‌اند:

ای به صد خوبی مسلم مسند شاهی تورا ملک شاهی و نگین از ماه تا ماهی تورا

....

خسرو عادل بود طهماس او کر عدل و داد زبید از روز ازل آیین جم جاهی تورا



برخی از دستنویسهای دیوان حیدر به چشم می خورد.<sup>۱</sup> غزل این شاعر هروی، با محک نقد امیرعلیشیر، «نیک» خوانده شده و نظر سام میرزا صفوی که با موازین و ویژگیهای شعر در روزگار تیموریان به خوبی آشنا بوده، «غزلش، بهتر از اشعار دیگر است».

نثاری بخاری نیز پیش از ذکر نمونه‌ای از غزلیاتش آورده: «این غزلش، بغایت خوش و دلکش واقع شده».<sup>۲</sup> به هر روی، تذکره نویسان، شعر حیدر را «پاک از عیوب»<sup>۳</sup>، «لطیف»<sup>۴</sup>، «ملایم و سراسر است»<sup>۵</sup> و بالاخره «پرزور»<sup>۶</sup> توصیف کرده‌اند. درباره صفت «پرزوری» شعری باید گفت که پیشتر درباره سراینده نامدار نیمه نخست عهد تیموری، کاتبی ترشیزی (م ۸۳۹) استفاده شده و شهرت داشته است.<sup>۷</sup> البته پهلوانی و زور بازوی کاتبی در نظر صاحبان تذکره، پیش چشم بوده و این مشخصه جسمانی شاعر را، هنرمندانه، در نمایاندن قوت شاعری وی نیز به کار بسته‌اند.<sup>۸</sup> تذکره ملیحای سمرقندی که شماری از شاعران قرن یازدهم (ایرانی و ماوراءالنهری) را می شناساند، این صفت را برای چند سراینده ذکر می کند: «مسعودای زرکشی اصفهانی، شاعری ست پرزور که زورش از شعر لنگردارش پیداست»<sup>۹</sup>، «یگانه نسفی: شاعری است بسیار پرزور»<sup>۱۰</sup>. «ملاً ناظم هروی: زور خود را در شاعری فهمانده و در فهمیدن بعضی از

می کند حیدر دعا یارب که گردد مستجاب تا ابد پاینده باد دولت شاهی تورا

۱. نک: پانزده گفتار ادبی-عرفانی (گزیده دیوان)، به کوشش علی محدث.

۲. مذکر احباب، ص ۱۲۱.

۳. عرفات العاشقین، ج ۲، ص ۱۱۸۱.

۴. نتایج الافکار، ص ۲۲۸.

۵. تذکره التواریخ، ص ۱۳۸۷.

۶. مذکر احباب، ص ۱۲۰.

۷. محتشم کاشانی (ص ۲۹۵ دیوان):

زور شعر کاتبی، سوز کلام آذری گرمی انفاس کاشی، مدحت ابن حسام

۸. عرفات العاشقین، ج ۶، ص ۳۵۴۴: «... ابلیغ الدوران پهلوان کاتبی... بازوی زور آزمای معانی اش دست کلیم

را بر چوب بسته... وقتی با یکی از زور آزمایان دعوی کار در میدان به هنگام منشور خواستن مقابله شد، خط

فسخ بردعوی بی معنی وی در کشیده...»؛ خزانه عامره، ص ۵۶۴: «... پهلوان پایتخت سخن است. الحق

سنگ زوری برداشته که بلان عرصه فصاحت دست او بوسیدند...».

۹. مذکر الاصحاب، ص ۳۴۵.

۱۰. همان، ص ۴۰۷.

ابیاتش تأمل بسیار می رود تا معقول شود<sup>۱</sup>. درباره نمونه آخر، پرزوری شعر، همانا پیچش معنایی و دیریابی آن است؛ اما این مفهوم و دریافت از «زور شعر» و «پرزوری شاعر»، چندان درباره حیدر درست نیست، و باید گفت پرزوری شعری، بیشتر به معنای قوت اثرگذاری در عین عدم پابندی به صناعات پیچ در پیچ و آرایشهای رنگارنگ لفظی است، و یا «سادگی و پرکاری»<sup>۲</sup> ابیات اوست که این «زورمندی» را تعبیر می کند. شاید هم شیوه غزلپردازی حسن دهلوی، که به گفته جامی، «سهل و ممتنع نما»<sup>۳</sup> است و بسیار مورد توجه حیدر و معاصرانش نیز بوده، معنای مناسبی برای اصطلاح پیشگفته باشد.<sup>۴</sup>

از دیدگاه تذکره نویسانی که شعر حیدر، به ویژه غزل وی، راستوده اند، بگذریم، گویا شماری از شاعران یا شعرشناسان در هندوستان، نظر خوشی نسبت به شعری نداشته اند؛ عبدالقادر بدائونی (۹۴۷-۱۰۰۴ ق)، از دانشمندان صاحب منصب آن دیار در بخشی از کتابش، *منتخب التواریخ*، که به «ذکر شعرای عصر اکبرشاهی» پرداخته،<sup>۵</sup> ذیل شناساندن شاعری ساده لوح به نام «صالح دیوانه»، می نویسد: «... به هر حال طبع نظمی دارد و همان مثل است که:

شعر رنگارنگ از طبع کج حیدر کلج<sup>۶</sup> همچنان سر می زند کز توده انبار گل»

۱. همان، ص ۵۰۰.

۲. اصطلاحات «ساده نمای پرکار» و «ساده روی پرکار» را تذکره نویسانی چون ملیحای سمرقندی (۱۱۰۴) در *مذکر الاصحاب* (صص ۳۵۹ و ۴۷۲) به کار برده اند. میر یوسف اصم استرآبادی (م ۱۰۲۰ ق) منظومه ای دارد به نام «ساده پرکار» که به تقلید از مخزن الاسرار نظامی سروده است. نک: فوحات القدس، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۱۴.

۳. نک، بهارستان، ص ۱۱۸ (در ذکر کمال خجندی): «در ایراد امثال و اختیار بجرهای سبک با قافیه ها و ردیفهای غریب که سهل و ممتنع ناست تتبع حسن دهلوی می کند».

۴. حیدر از شعرا گرلاف زند عیب مکن کاین چنین شعر به دیوان حسن پیدا نیست

۵. *منتخب التواریخ*، ج ۳، ص ۱۲۰: «ذکر شعرای عصر اکبرشاهی که در نفائس المآثر مذکورند که مأخذ این عجاله و مشهور به تذکره میرعلاء الدوله است و بعضی از آنها صاحب دیوانند. فقیر با ایشان صحبت داشته یا از دور و نزدیک دیده یا به مرتبه اشتهار رسیده اند».

درباره تذکره نفائس المآثر میرعلاء الدوله حسنی قزوینی (۹۷۳-۹۹۸ ق) نک: تاریخ تذکره های فارسی، ج ۲، ص ۳۶۴.

۶. «کلج»، صورت دیگری از کلوج است.

این نکته درباره نقل بدآؤنی، شایان توجه است که وی بیت مزبور را به عنوان مثلی شایع یادآور می‌شود؛ بیتی که در آن، حیدر کلوج، شاعری «کج طبع» که گاه‌گاه، و نه همیشه، شعر نیک از وی سرزده معرفی می‌شود؛ به عبارت دیگر، در نظرگاه شماری از ناقدین شعر شبه قاره در نیمه دوم قرن دهم و اوایل قرن یازدهم، شعر حیدر مورد پسند و در اصطلاح سبک‌شناسی آنها، «رنگارنگ» نبوده است. همچنین از این بیت زبانتزد، می‌توان دریافت که حیدر طی حضور در دربار ارغونیان سند، در محافل شاعران حضوری چشمگیر داشته و شعرویی مورد توجه، مطالعه، و بحث و نقد بوده است.

### شاعران همروزگار حیدر:

سام میرزا، ذیل معرفی «قاسم قربنوی»، از محلی در هرات یاد می‌کند که در آنجا جمعی از شاعران غزلی از جامی را طرح کرده و «جواب می‌گفتند»<sup>۱</sup>. سپس ابیاتی از غزل قاسم را پس از ذکر مطلع غزل جامی، ضبط می‌کند که «در هجو شعرای آن زمان گفته»<sup>۲</sup> است. این غزل با مضمون هجو، در اقیافای همان مطروحه، سروده شده، و شماری از شاعران حاضر در آن محل را نام می‌برد:

دیوانه و آشفته دل و ابترم امروز      در پیش رقیب تو ز سگ کمترم امروز  
تانشونوم آواز هلالی و نینم      کورم چو زلالی و چوقوسی کرم امروز  
حیدر که به هر کوچه دویدی به کلوچی      در خانه خود ره ندهد دیگرم امروز  
فردا نکنم آرزوی سایه طوبی      گر سایه سرو تو فتد بر سرم امروز<sup>۳</sup>

سراینده این ابیات، هلالی جغتایی را به بدآؤزی، زلالی هروی (اورگنجی) را به کوری، قوسی هروی را به کری و سرانجام، حیدر را به دوره‌گردی توصیف کرده و به عبارتی، دست انداخته است. از میان این انجمن، قوسی تبریزی الاصل را، چونان حیدر، «عامی» گفته‌اند چرا که «گاهی در قافیه غلط [می‌کرد]»<sup>۴</sup>.<sup>۱</sup> زلالی هروی (م ۹۳۱ ق) نیز سرکه‌فروش بوده<sup>۲</sup> و به

۱. نک: تحفه سامی، ص ۴۰۷.

۲. همان.

۳. سام میرزا، درباره این بیت می‌آورد: «در میان این غزل، یک بیت او خوب واقع شده و مراد از ایراد این غزل، همین بیت است».

۴. در اصل: «می‌کند».

قصیده می‌پرداخته<sup>۳</sup> و دوبیت از یکی از قصایدش که در شکایت از شعرا گفته، در تحفه سامی ذکر شده است. در این مجمع شاعران که قاسم قربنو شاهد آن بوده، از غزل جامی با مطلع ذیل، سخن به میان آمده<sup>۴</sup>:

از شوق تو شوری ست عجب در سرم امروز      داده ست غمت بی خودی دیگرم امروز<sup>۵</sup>  
 و هریک از حاضران، غزلی به دنبال آن سروده‌اند؛ غزل حیدر، از این قرار است:  
 کرد آن بت چین جای به کاشانه‌ام امروز      شد رشک پری خانه چین خانه‌ام امروز  
 دی سُبْحه به کف معتکف صومعه بودم      پیمان به کف ساکن میخانه‌ام امروز  
 رفتی و دل از هجر تو همخانه غم شد      تا غم چه کند بادل دیوانه‌ام امروز  
 دستم زمی و جام تهی گشت همانا      کز دست غمت پُر شده پیمان‌ام امروز  
 بیگانه صفت دی بگذشتی و چو حیدر      از خویش به سودای تو بیگانه‌ام امروز<sup>۶</sup>  
 غزل هلالی نیز اینگونه آغاز شده:  
 برخیز طیبیا که دل آزده‌ام امروز      بگذار مرا کز غم او مرده‌ام امروز

۱. تحفه سامی، ص ۲۸۶: «چون عامی است، گاهی در قافیه غلط می‌کند».

۲. عرفات، ج ۳، ص ۱۶۷۸.

۳. تحفه سامی، ص ۲۶۰.

۴. غزلیات عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ ق)، سرمشق شاعران عهد سلطان حسین بایقرا بوده است؛ برای نمونه، غزل وی (دیوان، ص ۵۸۶) با مطلع ذیل را بسیاری از شاعران آن روزگار، از جمله حیدر کلوچ، تتبع کرده‌اند: چون نهم سر در رهت یعنی که خاک پاست این      بگذری فارغ زمن آخر چه استغناست این؟  
 هلالی (دیوان، ص ۱۵۲):

مردم از درد و نگفتی دردمند ماست این      دردمندان رانمی‌پرسی چه استغناست این؟  
 اهلی ترشیزی، درد و غزل (دستنویس، برگ ۲۸- الف وب)

می‌کشم درد غمت وز چه‌روم پیدا است این      بر امید آنکه گویی دردمند ماست این  
 سرمه چشم مرا گفتی که خاک پاست این      خاک پای توست اما نور چشم ماست این  
 فخری هروی:

چند استغنا توان کردن که رسم ماست این      سوخت از دست تو جان من چه استغناست این؟  
 حیدر:

آب روی لاله و گل یارخ زیباست این      رشک شمشاد و صنوبر یا قد رعناست این؟  
 ۵. نک: دیوان جامی، ص ۴۰۵ (غزلی هفت بی‌تی است).

۶. نک: دیوان هلالی، ص ۸۶ (غزلی شش بی‌تی است).



لازم به ذکر است اشعار بدرالدین هلالی جغتایی (مقتول در سال ۹۳۶ ق) که «به مهارت در غزلسرای بازبان ساده روان»<sup>۱</sup> اشتهار داشته، مورد توجه و دنباله روی دیگر شاعران معاصرش بوده است؛ گویا از غزل هلالی که البته در استقبال غزل امیر خسرو<sup>۲</sup> گفته شده - با مطلع ذیل:

به روز غم سگش خواهم که پرسد خاکساران را  
 که یاران در چنین روزی به کار آیند یاران را<sup>۳</sup>  
 در همین انجمن مذکور در تحفه سامی بحث افتاده است؛ قوسی، غزلی گفته، با بیت آغازی:  
 نباشد غنچه های لاله هر سو نو بهاران را دل پر خون ز خاک افتاده بیرون خاکساران را<sup>۴</sup>  
 و حیدر نیز (گویا در شب عید رمضان) سروده است:

چو عید آمد سگش خواهم که پرسد خاکساران را  
 که می باشد به هم رسم مبارکباد یاران را  
 شب عید است بنما گوشه ابرو چو ماه نو  
 ز قید روزه فارغ کن مه من روزه داران را  
 به روز عید جولان ده سمند ناز و بیرون کن  
 عنان اختیار از کف همه چابکسواران را  
 هلال عید شد ظاهر به شکل جام می، گویی  
 به می خوردن اشارت می نماید میگساران را  
 شب عید است و ما را آرزوی وصل او، حیدر  
 مکن نومید از دیدار خود امیدواران را  
 با بررسی دیوانهای هلالی و حیدر و مقایسه آنها، به تأثیر پذیری حیدر از غزلیات هلالی پی می بریم؛ البته غزل سرمشق، استادانه تر و به کمال نزدیکتر است.<sup>۵</sup> با این وجود، در روابط شخصی این دو سراینده ساکن در هرات، تقابل و تقار بوده، دست کم در پاره ای مواقع؛ حیدر در قطعه ای که پیش از ۹۱۳ ق - سالی که محمد خان شیبانی بسیاری از شهرهای خراسان را مسخر ساخت<sup>۶</sup> - و به احتمال قوی، مابین سالهای ۹۱۱ ق (درگذشت سلطان حسین بایقرا) تا ۹۱۳ ق، در خطاب به حکمران تیموری، در تحقیر و استخفاف هلالی کوشیده است؛ «گویند

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۴۳۴.

۲. دیوان امیر خسرو، ص ۳۴؛ غزلی هفت بیتی با مطلع:

گه از می تلخ می کن آن دولعل شکرافشان را که تا هر کس به گستاخی نبیند آن گلستان را

۳. دیوان هلالی، ص ۱۰ (غزلی هفت بیتی است).

۴. تحفه سامی، ص ۲۸۶ (مطلع را نقل کرده است).

۵. نمونه غزلیات این دو شاعر را در پایان خواهم آورد.

۶. محمد خان شیبانی معروف به شیبک خان، در این سال (۹۱۳ ق) بازمانده متصرفات تیموریان را از بدیع الزمان میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا گرفت.

مولانا هلالی، نسخه شاه و درویش تمام کرده، به نظر سلطان بدیع الزمان میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا، درآورده، به صلوات گرانمایه سرفراز گشت و از جمله انعام غلامی بود خوش منظر که حسب الطلب به مولانا ارزانی فرموده، لهذا مولانا حیدر هروی که شاعری خوش ذهن بود، این قطعه گفت، در خدمت میرزا فرستاد:

شها، کامگارا، پی خادمانت فرستاده شد زین دعاگو پیامی

هلالی غلامی طلب کرد، دادی به ماهم بده چون هلالی غلامی»<sup>۱</sup>

همچنین در میان سالهای ۹۲۷ ق (تاریخ تسلط عیدالله خان ازبک بر هرات) تا ۹۳۶

(تاریخ کشته شدن هلالی)، حیدر چنین به نکوهش برخاسته:

کاشکی ناصحی شود پیدا تانصیحت کند هلالی را

که بترسد ز باطن حیدر بس کند غیبت موالی را

هرکه رنجاند از نفاق و حسد دُردنوشان لاابالی را

باطن حیدرش زند آخر به طریقی که زد هلالی را<sup>۲</sup>

از این ابیات، همان نظرِ سام میرزا درباره هلالی رخ می نماید که: «در اواخر عمر، او را عجب حالتی دست داد که در میان شیعه، مشهور به تسنن بود و عیدالله خان ازبک او را کشت که توشیعه ای»<sup>۳</sup>. بنابراین حیدر نیز بنا بر مذهب و مشربِ مختارش در برابر آنچه «غیبت موالی» امیرالمؤمنین علی علیه السلام و «نفاق و حسد» از سوی هلالی خوانده، قطعه مزبور را سروده است.

ناگفته پیداست که حیدر به یمن فضای مهیا و شکوفای اواخر عهد تیموریان در هرات، با شاعران فراوانی در آن شهر حشر و نشر داشته است و آنچه آن سرزمین، خصوصاً، مجمع شاعران دربارتته، با هندوستان و حضور در محافل شعر و ادب آن سرزمین، خصوصاً، مجمع شاعران دربارتته، با بسیاری از شعرگویان و خوش طبعان چون شاه حسین تکدری، فخری هروی، میرمحمد زرگر، ملاجانی بندری،<sup>۴</sup> میرهاشمی خراسانی و کلامی لاری<sup>۵</sup> مرتبط بوده است.<sup>۱</sup> در دستنویس

۱. بهارستان سخن، ص ۳۷۱؛ همچنین نک: خزانه عامره، ص ۶۸۲ (به نقل از مجمع الفضلای ملا بقایی).

۲. نک: گزیده ای از دیوان حیدر هروی، ص ۱۴۲.

۳. تحفه سامی، ص ۱۹۰.

۴. نک: تاریخ سند (معصومی)، صص ۱۹ و ۲۰۶: «ذکر بعضی از سادات و علما و مشایخ و قضات و فضلا و شعرا که با میرزا شاه حسن معاصر بودند».

۵. پانزده گفتار ادبی - عرفانی (گزیده ای دیوان حیدر هروی)، ص ۱۲۸: «کلامی اصفهانی»: که نادرست است.

کتابخانه دانشگاه اویسالا (شماره ۳۸۹-ONOV) قطعه‌ای از حیدر در نکوهش کلامی به چشم می خورد.

7

بر اساس دستنویس 115 شماره دیوان حیدر کلوچ هروی که در کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی نگهداری می شود، شماری از غزلیات و رباعیات این شاعر غزلیرد از عرضه می شود.<sup>۲</sup> مشخصات دستنویس مزبور چنین است: کتابت ۹۸۰ ق، بدون نام کاتب، نستعلیق متوسط، ۵۸ برگ (۱۱۶ صفحه) که یکی دو برگ از آغاز افتاده است؛ حاوی ۲۳۹ غزل و ۹ رباعی.

### غزلیات

۱. [برگ ۹-ب]

دارد بلا و محنت هجران زبون مرا کو بخت تا به وصل شود رهنمون مرا؟  
سیلاب غم فکند به گرداب محتم زین ورطه هلاک که آرد برون مرا  
در باغ بهر دیدن گل... که هست دور از تو غنچه وار دلی غرق خون مرا  
پیوسته یاد می دهد از زلف سرگشت برگشتگی طالع و بخت نگون مرا  
جانم اسیر آن سر زلف است و می کشد دل هر زمان به حلقه اهل جنون مرا  
آورده اند از ره صلح و صلاح باز چشم ولبت به شیوه سحر و فسون مرا  
تا کی توان چو حیدر بیچاره سوختن زان لعل آتشین و رخ لاله گون مرا<sup>۳</sup>

۲. [برگ ۳-الف]

گر میسر نشود بوسه زدن پایش را هر کجا پای نهد بوسه زخم جایش را

۱. عرفات العاشقین، ج ۶، ص ۳۵۶۰؛ «ارشد علمای کلامی،... مولانا کلامی؛ و او عبارت از مولانا مصلح الدین لاری است... با مولانا علاء الدین لاری و شاه جهانگیر که میرهاشمی خراسانی است... که همه افاضل ممتازند، در مجلس میرزا شاه حسن ارغون در تته می بوده اند».

۲. گفتنی است پیشتر، دیوانی از حیدری هروی، در دوشنبه تاجیکستان (۱۹۸۳ م) به چاپ رسیده که تمام اشعار وی نیست. همچنین آقای میرزا ملا احمد در کتاب یاد یارمهربان، ۳۴ غزل، ۶ رباعی و ۱ مستزاد وی را بر اساس دستنویس گنجینه آکادمی علوم تاجیکستان (ش ۹۷۹) ارائه کرده است. در سال ۲۰۰۴ م نیز آقای علی محدث بر اساس دستنویس نو نویسی، ۴۰ غزل و یک قطعه را با عنوان «گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی» فراهم آورده است.

۳. هلالی:

زان پیشتر که عقل شود رهنمون مرا عشق توره نمود به کوی جنون مرا

جلوه سرو کجا بود درین باغ که من      داشتم آرزوی قامت رعنائیش را  
 دیده ما نبود در خوران رو حاشا      که بدین دیده توان کرد تماشایش را  
 شوم آشفته چو باد از سر زلفش گذرد      که پریشان نکند زلف سمن سایش را  
 از غم خویش فراموش کنی ای همدم      با تو گر شرح دهم قصه غمهایش را  
 هیچکس میل خریداری یوسف نکند      که به هم بر نزنند حسن تو سودایش را<sup>۱</sup>  
 وادی عشق و ملامت سخن مجنون است      حیدر، از دست مده وادی هجرانش را<sup>۲</sup>

۳. [برگ ۱-ب]

به یارب یاربم تاروز بی ماه رخت شبها      شب و روز از خدا وصل تو می خواهم به یارها  
 نگفتم این سخن را تا نیاید جان من بر لب      که در دل آرزوی یک سخن دارم ازان لبها  
 بران رخسار زیبا قطره های خوی بدان ماند      که در آب زلال افتاده باشد عکس کوبها  
 تنم را سوخت تبهای فراق و نوبت جان شد      به جان درمانده ام یارب چه جانسوز است این تبها  
 به رحمت، جان من، بر خاک مشتاقان گذاری کن      بین کز جان به صد حسرت جدا افتاده قالبها  
 شدم در عشق پیرو بندگی کردن جوانان را      چنان خوش آمدم کآزادی طفلان زمکتبها  
 طریق مذهب و ملت کجا و من کجا حیدر      بود دیوانه عشق بتان فارغ ز مذهبها<sup>۳</sup>

۱. هلالی:

هیچکس دل به خریداری یاری ندهد      که به هم بر نزنند حسن تو سودایش را

۲. مطلع غزل هلالی:

من کی ام بوسه زخم ساعد زیبایش را      گر مرادست دهد بوسه زخم پایش را

۳. جامی:

چواشک خویشتن غلظم میان خاک و خون شبها      ز رشک آنکه بینم جام می رال لب بران لبها

انسی:

زمن پرسید حال دور چرخ و سیر کوبها      که چون سیاره پیمایی به روز آورده ام شبها

آصفی:

زهی بر آفتاب افکند زلفت سایه از شبها      مه روی تو را در حلقه های زلف کوبها

هلالی:

من و بیداری شبها و شب تار و زیارها      نبیند هیچکس در خواب یارب اینچنین شبها

نظیری:

ز شهر دوست می آیم پیام عشق بر لبها      به تلقینی کم آزاد طفلان را زمکتبها

۴. [برگ ۱۲-ب]

برسینه اگر سنگ زخم ازستم اوست      ورچاک کنم پیرهن از دستِ غم اوست  
ای بخت مرا از قدم یار نشان ده      تا سرنهم آنجا که نشانِ قدم اوست  
دل زنده جاوید شد از تیغ تو بنگر      فرقی که میان دم عیسی و دم اوست  
گریغ چو برق آید ورتیر چو باران      این از اثر رحمت و آن از کرم اوست  
راحت بود از یارالم، چون نکم شکر      با این همه راحت که مرا ازالم اوست  
حاشا که حدیث خطِ یاقوت کند کس      جایی که سوادِ خطِ مشکین رقم اوست  
حیدر که به زنجیر جنون است گرفتار      در آرزوی سلسلهٔ خم به خم اوست

۵. [برگ ۲۰-ب]

من پریشان و تو گویی که پریشانی چیست      زلف خود بین که پریشانی من دانی چیست  
از من بیدل و دین سلسلهٔ زهد مپرس      کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست  
هر دم از عشوهٔ پنهان غرضت کشتن ماست      ورنه مقصود ازین عشوهٔ پنهانی چیست  
گر نه با یاد توام چون نروی از یادم      گر نه حیران توام این همه حیرانی چیست  
گر نخواهی که به بوی تو دهم جان برباد      بر گل از سنبل ترغالیه افشانی چیست  
کیست سلطان جهان، آن که گدای درتوست      هم گدایان تو دانند که سلطانی چیست  
عمر حیدر به گنہکاری عشق تو گذشت      هیچ ازین شیوه ندانی که پیشیمانی چیست

۶. [برگ ۲۶- الف و ب]

بی غم عشق تو از عمر دمی کم گذرد      یکدم از عمر ندیدیم که بی غم گذرد  
گر به دست من آشفته بود نگذارم      که صبا از خم آن طرهٔ پر خم گذرد  
تکیه بر غمکدهٔ تن مکن ای دل زهار      کاین بنایی است که در یک نفس از هم گذرد  
جان به لب آمده بنشین که غنیمت باشد      با تو از عمر مرا گر همه یکدم گذرد  
بر سر راه خود آن سرو روان چند مرا      ناتوان بیند و با خاطر خرم گذرد؟  
هر که از خیل گدایان تو شد چون حیدر      به گدایی تو از سلطنتِ جم گذرد

شوکت:

به هر کس وامکن بند از زبانِ عرضِ مطلبها      به دندان طمع زهار مگشا عقدهٔ لها  
۱. جنگِ شعر: «بر سر راه خود آن شوخ مرا چند زغم».

۷. [برگ ۳۲-الف]

بحمدالله که بازم دیدنِ رویت میسر شد ز خورشید جمالت دیده بختم منور شد  
به صورتخانه دل روزنهایی خیالت را بدان صورت که با خود نقش می بستم مصور شد  
مرا از لطف تابرسر فکندی سایه رحمت همای بخت آن دم بر سر من سایه گستر شد  
رُخت از نو طراوت داد گلزار نکویی را قَدت بر شاخ گل زد طعنه ورشکِ صنوبر شد  
ز روی مردمی جانا قدم بر چشمِ حیدر نه که جایست در درون دیده روشن مقرر شد

۸. [برگ ۳۳-الف]

گر آن شمع بتان سوزد مرا پروانه ای کمتر و گرسازد هلاکم آن پری، دیوانه ای کمتر  
شب هجران یارم سرگذشتِ غم چکار آید مرا چون می برد خواب اجل افسانه ای کمتر  
مرا غم نیست کز سیل فنا عالم شود ویران برای این دوروزه عمر، محنت خانه ای کمتر  
ز خویش و آشنا بیگانه بودن خوشترم آید که پیش آشنا می باشم از بیگانه ای کمتر  
چو حیدر سوختم از آتش آن شمع مهرویان که نتوان در محبت بود از پروانه ای کمتر<sup>۲</sup>

۹. [برگ ۳۴-ب و ۳۵-الف]

تیغ کین راند و برابر و گره افکنده هنوز بنده را کشت و گناه از طرف بنده هنوز  
چون نمیرم که شود کُشته به تیغش دگری تیغ او بردگری آید و من زنده هنوز

۱. جامی:

صبح ما از تو به غم شام به ماتم گذرد صبح و شام کسی از عشق چنین کم گذرد

مجرمی:

بی رُخت روز و شبم درالم و غم گذرد بی الم بر من مسکین نفسی کم گذرد  
۲. شاعر همروزگار حیدر، مانی شیرازی - مقتول به دست شاه اسماعیل صفوی - غزلی دارد که صورت کامل آن در  
تذکره تحفه سامی (ص ۲۳۰) و بیتهای نخستین و چهارم در عرفات العاشقین (ج ۶، ص ۳۹۰۴) و به تبع در  
سفینه خوشگو (ص ۶۷۴) نقل شده است و گویا سرمشق حیدر در سرودن غزلش می باشد؛  
حدیث درد من گر کس نگفت، افسانه ای کمتر و گر من هم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر  
و گریبی نام و ناموسم فراغم بیشتر باشد و گریبی خان و مانم گوشه ویرانه ای کمتر  
ازان سیمغ را در قافِ قربت آشیان دادند که شد زین دامگه مشغول آب و دانه ای کمتر  
کسی عاشق شود کز آتش سوزان نپرهیزد به راه عشق نتوان بودن از پروانه ای کمتر  
چه خوش بزمی ست عالم لیک ساقی جام غم دارد خوشا زندی که خورد از دست او پیمانهای کمتر  
مکن مانی عمارت در سرای دهر بیرون شو برای این دوروزه عمر محنت خانه ای کمتر

ای دل از شاهدِ جان جلوه‌گری چشم مدار چشم ما دوخته ار چشم پراکنده هنوز  
تو به جان کرده به من صلح به ناسازی خویش من ز جان دادن خود پیش تو شرم‌مانده هنوز  
لاف با چشم تو زد نرگس و عمری به بلاست باشد از شرم تو در پیش سرافکنده هنوز  
حیدر از خنده شیرین تو جان داد و نشد از دلش لذت شیرینی آن خنده هنوز  
[برگ ۳۶-ب]

گرفتم دامن شوخی که می‌مردم<sup>۱</sup> ز هجرانش معاذالله که گردد دست من کوتاه ز دامانش  
مراد زلف او هر دم پریشان تر شود خاطر نگوئی جمع کردم خاطر از زلف پریشانش  
ندارد داغ مهبجوری دوا جز وصل آن بدخو به دردی مبتلا گشتم که پیدا نیست درمانش  
ز شوخی بس که جان و دل به غارت بُرد آن بدخو<sup>۲</sup> گهی آشوب دل می‌خوانم و گه آفت جانش  
مکن منع من از همراهی آن سروای ناصح که جان می‌پرورم از سایه سرو خرامانش  
چو قصد جان کند تیرش کند جان میل تیر او و گر پیکان کشد از دل کشد دل سوی پیکانش  
مگو در سینه دارم تیر آن بدکیش را حیدر که در دل بایدهش جا کرد و از جان<sup>۳</sup> کرد پنهانش<sup>۴</sup>  
[برگ ۴۰-الف وب]

بسیار به جانان غم دل گفتم و رفتم بسیار دگر ماند که بنهفتم و رفتم  
ناگفته بسی ماند مرا از دل زار از صد دُر ناسفته یکی سقتم و رفتم  
نشکفت از آن غنچه دهانم گل امید زان تازه گل افسوس که نشکفتم و رفتم

۱. جنگ شعر: «می‌میرم».

۲. جنگ شعر: «بُرد چشم او».

۳. جنگ شعر: «دل».

۴. امیر خسرو:

به سنگی چون سگان از دور خرسندم ز دربانش سگ آن عزت کجا دارد که بنشانند بر خوانش؟  
کمال خجندی:

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش دلیلی روشن است اینک چراغی زیر دامانش  
عصمت:

دل آزاری که بیمارم ز چشم نامسلمانش اگر تیرم زند سازم چو جان در سینه پنهانش  
آصفی:

ز خسرو کوهکن پنهان چه دارد آتش جانش که می‌سازد شرارتیشه ظاهر سوز پنهانش

کردم سفر از کوی تو با قافلهٔ عشق از کوی تو خاشاک و خسی رُفتم و رفتم  
 چون جمع کنم خاطر از آن زلف پریشان زینگونه کزان طره برآشفتم و رفتم  
 گفتمی که بده جان و برو حیدر ازین کوی این حرف به جان از تو پذیرفتم رفتم  
 ۱۲. [برگ ۴۱ - الف]

تا کی به حسرت آرزوی روی او برم اغیار ببیند آن رخ و من آرزو برم؟  
 یارب کجاست بخت که همراه من شود شاید رهی به جانب آن تندخو برم  
 زینسان که از جفای غم افتاده ام زپا دستِ طرب چگونه به جام و سبو برم  
 گاهی که نسبتِ رخِ خوبت به گل کنم چون بینمت خجالت از آن گفت و گو برم  
 حیدر، ازین امید کزان لب رسم به کام تا چند آبِ حسرت از آن لب فرو برم  
 ۱۳. [برگ ۴۵ - ب]

خوشم به عشق و نخواهم ازین جدا بودن که خوش بود به غم عشق مبتلا بودن  
 درین دیار که قدر وفا نمی دانند بسی ز بودن من بهتر است نابودن  
 دلا مرنج که رسم است خوب رویان را وفا نمودن و آنگاه بی وفا بودن  
 به باد حادثه ده ای فلک غبار مرا که آرزوست مرا همره صبا بودن  
 رسیده از همه حیدر که در طریق وفا خوش است بهر تو بیگانه ز آشنا بودن  
 ۱۴. [برگ ۴۵ - ب]

شد روزگار من سیه از هجر یار من باید گریست بر من و بر روزگار من  
 با آنکه مردم از غم هجران نمی رود امید وصل از دل امیدوار من  
 من کوه محنتم که به خون گشته لاله زار دور از وصال لاله عذاری کنار من  
 گل را مجال جلوه نماند درین چمن کز روی حُسن جلوه کند گل عذار من  
 مردم چو حیدر از غم هجر و نمی فتد آن سرو ناز را گذری بر مزار من  
 ۱۵. [برگ ۴۹ - الف و ب]

زلف تو از سوادِ شب ریخته مشکِ چین فرو بر رخ روز آمده طرهٔ عنبرین فرو  
 غیر تو چون زد لبران دل به بتی دگر دهم کامده از بتان مراد دل به تو نازنین فرو



خال بران رخ چومه نیست فتاده هر طرف نافه گشاده زلف او ریخته مشک چین فرو  
راه صلاح چون روم کز پی غارت آمده لشکر غمزه بتان در ره عقل و دین فرو  
آه من از فراق توشعله بر آسمان زده بی تو گرفته اشک من روی همه زمین فرو  
گه به لطافت از رُخت قطره خوی روان شده گه به تکلف از لب ت ریخته انگین فرو  
بی تو چو حیدر از مژه آب چه سود ریختن چون ننشیند از دلم شعله آتشین فرو<sup>۱</sup>  
۱۶. [برگ ۵۱ - ب]

دل نیست اینکه پهلوی من خانه ساخته دیوانه ای ست جای به ویرانه ساخته  
جز شیوه جنون نکند هیچ آرزو آن را که آرزوی تو دیوانه ساخته  
خوش وقت آن که چون قدح لاله دور چرخ خاکش به خون سرشته و پیمان ساخته  
بیگانه بهر آن شدم از خویش و آشنا کان آشنا به مردم بیگانه ساخته  
حیدر که گفت درد و غمت را به این و آن خود را به گفت و گوی تو افسانه ساخته<sup>۲</sup>  
۱۷. [برگ ۵۳ - الف و ب]

صبر از دل و یار از من غمدیده رمیده مشکل ترازین قصه که دیده، که شنیده؟  
از حیرت عشق من و حُسن تو کسی نیست کد دست به دندان تعجب بگزیده  
از تازه بهاری که به صد گونه لطافت از تازه گلت سنبل سیراب دمیده  
شب بر سرم از گریه چه گویم چه گذشته و ز اشک به روی من بیدل چه رسیده  
آن شوخ عرق ریخته بر عارض گلگون یا قطره شبنم ز گل تازه چکیده؟  
در دیده کشم خاک کف پای کسی را کو خاک کف پای تو در دیده کشیده<sup>۳</sup>

۱. هلالی:

آمده ای به منزل ای مه نازنین فرو ماه مگر ز آسمان آمده بر زمین فرو

۲. هلالی (درد و غزل):

بلبل به باغ و جغد به ویرانه ساخته هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

\*\*\*\*

ماییم جا به گوشه میخانه ساخته خود را حریف ساغر و پیمان ساخته

۳. سعدی:

ای یار جفا کرده و پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده؟

سلمان هاوجی:

ای سرو خرامان و گل تازه دمیده نرگس چو گل و سرو تو در خواب ندیده

۱۸. [برگ ۵۱- الف وب]

سجده در مسجد نه از بهر نماز است این همه عاشقان را بر زمین روی نیاز است این همه  
از نیاز دُردنوشانِ بلا کس غافل است زاهد خودبین که در بند نماز است این همه  
چون به ناز نازنینانم نیاز از حد گذشت نازنینان را نمی دانم چه ناز است این همه  
تا نردم همچو شمع از سوز دل روشن نشد کآتش سودای خوبان جانگداز است این همه  
شمه‌ای از حال من نشنید و گفت آن سنگدل سرگذشت عاشقان دور و دراز است این همه  
قطره‌های اشک حیدر بین که نزد اهل درد گوهر ناسفته از دریای راز است این همه<sup>۱</sup>  
۱۹. [برگ ۵۶- الف]

خوش آن که دل به لاله‌ عذاری دهد کسی خود را به داغ عشق قراری دهد کسی  
یا دل رسد به دولت دیدار دلبری یا جان در آرزوی نگاری دهد کسی  
مجروح گشته از غم خوبان دلم، چه شد گر مرهمی به سینه‌ فکاری دهد کسی  
بر خاطر ز صومعه باری ست می‌روم شاید مرا به میکده باری دهد کسی  
حیدر، بمیر پیش سگش زانکه در وفا آن به که جان به خدمت یاری دهد کسی  
۲۰. [برگ ۵۷- الف وب]

دل بُرد ز من عشوه‌ مشکین خط و خالی سرگشته‌ صحرای غم ساخت غزالی  
شد خاک سرم در ره آن سرو و مبادا بر خاطرش از رهگذرم گرد ملالی  
هر کس قد آن سرو روان دید روان گفت در هیچ چمن نیست چنین تازه نهالی  
چون در رخ آن مه نگرم سیر که هر دم از دیدن او می‌روم از حال به حالی

شاهی سبزواری:

هر تیر که بر جان ز توای دیده رسیده دل آمده نزدیک و برو دوخته دیده  
عصمت بخاری:

تا کلکِ قضا نقش دل و دیده کشیده آن مهر تو ورزیده و این روی تو دیده  
جامی:

اشکی که تو را بر گل رخسار دویده باران بهاری ست که بر لاله چکیده  
هلالی:

ای همچو پیری از من دیوانه رسیده صد بار مرادیده و گویی که ندیده  
۱. هلالی:

باتو هر ساعت مرا عرض نیاز است این همه عاشقان را بر زمین روی نیاز است این همه



هرگز به خیالت نرسد اینکه تن من گشت از هوس موی میان تو خیالی  
شد بسته مرا راه سخن زان دهن تنگ پیداست که تا چند توان گفت محالی  
خواهم ز تو خشنود شود خاطر حیدر یک ره به جوابی چو کند از تو سوالی

### رباعیات [برگ ۵۸- الف وب]

(۱)

هجر تو مرا به صد جفا خواهد گشت در وادی محنت و بلا خواهد گشت  
جانم به لب آمد از فراق حاصل نادیدن روی تو مرا خواهد گشت

(۲)

آن شوخ به من به خشم و کین می گذرد چین از سرناز بر جبین می گذرد  
یارب، همه عمر اینچنین خواهد بود افسوس ز عمری که چنین می گذرد

(۳)

دردا که اسیر صد بلا باید شد آخر به فراق مبتلا باید شد  
از همنفسان و دوستانِ جانی افسوس که عاقبت جدا باید شد

(۴)

هر لحظه دلم به طوف کوی تو کشد در کوی تو دل به آرزوی تو کشد  
خواهم که مرا اشک نگیرد دامن دامن مرا گرفته سوی تو کشد

(۵)

عمری ز تو ام مهر و وفا بود طمع این شیوه ام از تو عمرها بود طمع  
آخر به جفا قصد هلاکم کردی جانا ز تو این مرا کجا بود طمع؟

(۶)

تا چند به غیر آشنایی کردن بیگانه صفت ز ما جدایی کردن  
با غیر زمان زمان وفا بنمودن با ما همه عمر بی وفایی کردن

(۷)

گاهی نظری به بی‌گناهی می‌کن یا گوش به سوی دادخواهی می‌کن  
گردولت وصل رانشایم باری<sup>۱</sup> از دور به حال من نگاهی می‌کن

(۸)

ای دل که ز من هم‌نفسی می‌طلبی مقصود تو این است و بسی می‌طلبی  
گرزانکه تو راست از حقیقت خبری از خود طلب آنچه از کسی می‌طلبی

(۹)

آنی که به بردرد مرادرمانی تن راتن و دل رادل و جان راجانی  
آنی که به صد هزار جانت ندهم زیرا که به صد هزار جان ارزانی

بسم

## فهرستِ مأخذ

۱. بهارستان سخن، میر عبدالرزاق صمصام الدوله (معروف به شاهنواز خان)، تصحیح و تعلیق: عبدالمحمد آیتی و حکیمه دست رنجی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸.
۲. پانزده منظومه ادبی-عرفانی، (گزیده‌ای از دیوان حیدر هروی) علی محدث، استکهلم، ۲۰۰۴ م.
۳. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۰.
۴. تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳.
۵. تاریخ سند (معروف به تاریخ معصومی)، سید محمد معصوم بکری، به تصحیح: عمر بن محمد داؤد پوته، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲.
۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تا پایان قرن دهم هجری)، سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۳.
۷. تذکره آشکده، آذر بیگدلی، تصحیح: میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
۸. تذکره آفتاب عالمتاب، قاضی محمد صادق خان اختر هوگلی، تصحیح: مرضیه بیک وردی، زیر نظر: یوسف بیگ باباپور، انتشارات سفیر اردهال، تهران، ۱۳۹۲.
۹. تذکره التواریخ، عبدالله کابلی، تحقیق و تصحیح: علی رضا قوجه‌زاده، انتشارات سفیر اردهال و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۲.
۱۰. تذکره تحفه سامی، سام میرزا صفوی، به کوشش: احمد مدقق یزدی، انتشارات سامی، یزد، ۱۳۸۹.
۱۱. تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، به تصحیح و تحشیه: محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی،

تهران، ۱۳۴۳.

۱۲. *تذکره ریاض الشعراء*، علیقلی واله داغستانی، مقدمه، تصحیح و تحقیق: سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
۱۳. *تذکره مجالس النفائس*، میر نظام الدین علیشیر نوایی، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
۱۴. *تذکره نتایج الافکار*، محمد قدرت الله گوپاموی، تصحیح: یوسف بیگ باباپور، انتشارات مجمع ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۷.
۱۵. *جنگ شعر*، دستنویس مرکز احیای میراث اسلامی، (قرن ۱۲هـ)، شماره ۷.
۱۶. *تذکره نصرآبادی*، محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح و تحشیه: محسن ناجی اصفهانی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۸.
۱۷. *خزانه عامره*، غلامعلی آزاد بلگرامی، تصحیح: ناصر نیکوبخت و شکیل اسلم بیگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰.
۱۸. *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره (ج ۳)*، زیر نظر گروه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۲.
۱۹. *دیوان امیر خسرو دهلوی* (یمین الدین ابوالحسن خسرو)، به تصحیح: اقبال صلاح الدین، با مقدمه و اشراف: محمد روشن، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۷.
۲۰. *دیوان جامی* (نورالدین عبدالرحمن جامی)، با مقدمه و تصحیح: محمد روشن، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۹.
۲۱. *دیوان حسن دهلوی*، ترتیب دهنده و مؤلف پیشگفتار: لاله سلامت شایوا، نشریات عرفان، دوشنبه (تاجیکستان)، ۱۹۹۰ م.
۲۲. *دیوان کمال خجندی* (کمال الدین مسعود)، به اهتمام: ک. شیدفر، اداره انتشارات دانش (شعبه ادبیات خاور)، مسکو، ۱۹۷۵ م.
۲۳. *دیوان محتشم کاشانی*، تصحیح و مقدمه: اکبر بهداروند، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۲.

۲۴. دیوان هلالی جغتایی، تصحیح و مقدمه: سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۷۵.
۲۵. سفینه خوشگو، دفتر دوم، بندار ابن داس خوشگو، تصحیح: سید کلیم اصغر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۲۶. شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم)، احسان یارشاطر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۲۷. عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تقی الدین محمد اوحدی بلیانی اصفهانی، تصحیح: ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی: محمد قهرمان، مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
۲۸. فوحات القدس (در مناقب، کرامات و خوارق عادات ائمه اثناعشر - علیهم السلام-)، میر یوسف علی حسینی استرآبادی (متوفای ۱۰۲۰ ق)، مقدمه، تحقیق و تصحیح: علی حیدری یساوئی، نشر حبیب، قم، ۱۳۹۰.
۲۹. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی تبریز، تالیف: میر ودود سید یونسی، تهیه، تنظیم و ویرایش: هادی هاشمیان، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۹۳.
۳۰. فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، سید احمد حسینی، قم، ۱۳۷۷.
۳۱. فهرست نسخه‌های خطی مجلس شورای اسلامی، جواد بشری، ج ۱/۲۷، تهران، ۱۳۸۸.
۳۲. کاروان هند، احمد گلچین معانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
۳۳. مآثر الملوک (به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی)، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (خواندمیر)، به تصحیح: میرهاشم

- محدث، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲.
۳۴. *مذکر الاصحاب*، محمد بدیع بن محمد شریف سمرقندی، تحقیق و تصحیح: محمد تقوی، انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
۳۵. *مذکر احباب*، سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری (نثاری)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: نجیب مایل هروی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
۳۶. *میر تذکره* (شناختنامه میر تقی الدین محمد کاشانی)، نفیسه ایرانی، ضمیمه ۲۴ آینه میراث (سال دهم)، تهران، ۱۳۹۱.
۳۷. *منتخب التواریخ*، عبدالقادر بن ملوک شاه بداؤنی، به تصحیح: مولوی احمد علی صاحب، با مقدمه و اضافات: توفیق ه. سبحانی، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.
۳۸. *یاد یار مهربان* (مرزهای شرقی شعر پارسی از تاجیکستان ورارود تا هند)، به کوشش میرزا ملااحمد، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۸۰.

